

فوکو، پسا ساختارگرایی و امر سیاسی

محمدسجاد شیرودی^۱، مجید همتی^۲

^۱ دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی دانشگاه تهران

^۲ دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

فوکو برخلاف دیگر متفکران فرانسوی سده بیستم، دادوستد فکری مستقیم و مستمری با معاصران خود نداشت. در اغلب آثار وی نامی از ساختارگرایان و پسا ساختارگرایان هموطنش و یا بحث مشروحی درباره نگرش‌های آنان یافت نمی‌شود. (و شگفت آنکه بیشترین توجهات متفکران غیرفرانسوی را به خود جلب کرد). فوکو حتی از پذیرفتن عناوین پسا ساختارگرا یا پسامدرن نیز سرباز زده است و فراتر از این به وضعیت فراگیری به نام مدرنیته و سپس زوال آن قائل نبود. در این نوشتار با بررسی آرای میشل فوکو، توانایی‌های انتقادی اندیشه او به نمایش گذاشته می‌شود. فوکو در دوره نخستین فکری خود تحت تاثیر اندیشه‌های ساختارگرایی مانند لوی آلتوسر بود. روش فوکو در دوره نخست روش دیرینه شناسی است. دوره دوم زندگی فکری فوکو که از ابتدای دهه هفتاد میلادی تا پایان عمر وی ادامه دارد را به عنوان فوکو دوم می‌شناسیم. روش رایج فوکو در این دوره تبارشناسی است. تبارشناسی بر خلاف روش‌های دیگر تحقیق در تاریخ به دنبال یافتن گسست‌ها و تضادها در اموری است که ما آنها را بدیهی می‌دانیم. فوکو با تبارشناسی از انتها آغاز می‌کند به شکافتن تا به ابتدای شکل‌گیری برسد. امر سیاسی موضوع جدیدی است که در ادبیات علم سیاست، روش شناسی و ... مطرح شده است لذا به این مسأله فکر می‌کردم تا در پیوند ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی و امر سیاسی، امر سیاسی را و ابعاد مختل آن تنویر کنم و دانشجویان دکتری علوم سیاسی را با آن بیشتر آشنا کنم.

واژه‌های کلیدی: فوکو، ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی، امر سیاسی و نظریه‌های سیاسی